



• درآمد

سابقه طولانی مبارزاتی و شناخت دقیق و علمی از جریان‌های مختلف، به شهید هاشمی نژاد بصیرتی یگانه داده بود که پیش از بسیاری از مبارزان به ماهیت انحرافی آنها پی برد و شجاعانه به افشاگری پرداخت و در این راه از هیچ تهدیدی نهراسید. در این گفتگوی جامع بسیاری از این توانائی‌ها شرح داده شده‌اند.

«شهید هاشمی نژاد و سلوک سیاسی» در گفت و شنود شاهد یاران

با حجت الاسلام والمسلمین سید حسین حسینی قانان

منافقین او را سدر راه خود می‌دانستند...

فکر می‌کرد که ایشان یک دوره تخصصی دانشگاهی را ندیده باشد. مطالعاتشان در این زمینه خیلی خوب بود. سال‌های شروع آشنایی شما با شهید هاشمی نژاد، سال‌های شروع مبارزات مسلحانه توسط برخی از گروه‌هاست و کم‌کم این جریان اوج می‌گیرد. نگاه هاشمی نژاد در آن سال‌ها نسبت به این گروه‌ها چگونه بود؟

من هیچ‌گاه ندیدم که ایشان مبارزات مسلحانه را تأیید کنند. ما سه نفر را در استان داشتیم که تنها در خراسان که در کل کشور، در مورد مسائل سیاسی، صاحب‌نظر بودند و حتی در قم هم از این بابت صاحب‌نظر بودند و طبیعی است که این سه تن مثنی سیاسی خود را از امام می‌گرفتند و امام با برخورد مسلحانه موافق نبودند و می‌گفتند ما وظیفه دیگری داریم که باید آن را انجام بدهیم. همچنین امام با این دیدگاه که باید از افراد رده پائین رژیم شروع کرد، موافق نبودند و می‌گفتند حمله باید مستقیماً متوجه شخص شاه باشند. نوع و شیوه مبارزات شهید هاشمی نژاد در آن سال‌ها چگونه بود؟

غیر از کانونی که به آن اشاره کردم، ایشان منبرها و سخنرانی‌های زیادی داشتند که در آنها به قضیه منافقین می‌پرداختند. شناخت ایشان از آنها بسیار عمیق بود. در اوایل انقلاب، بسیاری از انقلابیون برخورد علنی با مجاهدین خلق را صلاح نمی‌دانستند، ولی ایشان برخورد علنی داشت. یادمان هست در صحن امام که بزرگ‌ترین صحن بود و در آن موقع مسقف نبود، جمعیت زیادی جمع شده بود. ایشان در بدو سخنرانی به این آیه شریفه اشاره کرد که: «...قد بدت البغضاء من افواههم و ما یخفی صدورهم اکتبر...» (۱) کینه و عداوتشان بر زبان‌شان جاری می‌شود، اما آنچه که در قلبشان هست، بزرگ‌تر از اینهاست. ایشان این آیه را قرائت و بسیاری از مسائل مجاهدین را رد کرد. نکته دیگر افشاگری علیه استاندار آن روز استان خراسان بود که بعدها معلوم شد از سمپات‌های منافقین است. بسیاری از مسئولین با استاندار همکاری می‌کردند و از کسی انتظار نمی‌رفت که با استاندار

بگویند که من در این زمینه چیزی نمی‌دانم. اطلاعات بسیار خوبی در زمینه‌های مختلف داشتند و پاسخگویی جوانان و دانشجویان بودند. علاوه بر اینها در سطح شهر هم جلساتی داشتند، مخصوصاً در دوران اوج‌گیری انقلاب یعنی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و اوایل پیروزی انقلاب پیشنهادی که به ایشان داشتیم که این جلسات را به ساختمانی که اجاره کرده بودند، منحصر نکنند و جلسات را به مساجد هم بکشانند.

■ ■ ■

مطالعات وسیعی داشتند. ایشان در سن جوانی و در ۲۵ سالگی مدرک اجتهادشان را از آیت‌الله بروجردی گرفتند و لذا تسلط کامل بر دروس حوزوی داشتند. علاوه بر این مطالعاتشان در زمینه‌های علمی خیلی بالا بود و کمتر کسی فکر می‌کرد که ایشان یک دوره تخصصی دانشگاهی را ندیده باشند. مطالعاتشان در این زمینه خیلی خوب بود.

مخصوصاً در اوایل سال ۵۷، خود من زمینه را فراهم می‌کردم، متولیان مساجد را می‌دیدیم و جمعیت زیادی جمع می‌شد و ایشان مسائل روز را مطرح می‌کردند. شهید هاشمی نژاد سواً دروس حوزوی در سایر زمینه‌ها هم تسلط خاصی داشتند. آیا در این زمینه‌ها تحصیلات خاصی داشتند؟

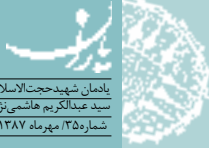
خیر، مطالعات وسیعی داشتند. ایشان در سن جوانی و در ۲۵ سالگی مدرک اجتهادشان را از آیت‌الله بروجردی گرفتند و لذا تسلط کامل بر دروس حوزوی داشتند. علاوه بر این مطالعاتشان در زمینه‌های علمی خیلی بالا بود و کمتر کسی

اولین آشنایی با شهید هاشمی نژاد چگونه بود؟
در سال ۴۴ من از حوزه علمیه گناباد وارد حوزه علمیه مشهد شدم. بعد از دو سال یعنی در سال ۱۳۴۶ با مقام معظم رهبری و آیت‌الله طوسی و شهید هاشمی نژاد آشنا شدم. طولی نکشید که از محضر هر سه این بزرگوار به عنوان شاگرد استفاده کردم، یعنی در درس مکاسب مقام معظم رهبری و حاشیه و معالم آیت‌الله واعظ طوسی و درس کفایه شهید هاشمی نژاد شرکت می‌کردم. این آغاز آشنایی من با این بزرگواران بود.
شهید هاشمی نژاد درس کفایه را در کجا تدریس می‌کردند؟

مسجد کوچکی بود در کوچه‌ای به نام میرعلم‌خان، نزدیک حرم. شاید مساحت مسجد بیش از سی چهار متر نبود. طلبه‌ها در آن زمان از ترس ساواک، کمتر در درس این سه بزرگوار شرکت می‌کردند و مثلاً در درس مکاسب مقام معظم رهبری شاید کمتر از ۳۰ نفر بودیم، همین‌طور هم کفایتین شهید هاشمی نژاد که در آن مسجد کوچک برگزار می‌شد.

آیا در این دروس علمی، بحث‌های سیاسی هم مطرح می‌شدند؟

بله، معمولاً وقتی درس تمام می‌شد، چند دقیقه‌ای بحث سیاسی هم می‌کردند. ایشان کانونی به نام «کانون بحث و انتقاد دینی» را تأسیس کرده بود که هر هفته در آنجا سخنرانی داشت. محل اولیه این کانون در خیابان آزادی امروز، نزدیک چهار راه زرینه بود. ساختمانی را اجاره کرده بودند و سال‌ها این جلسات در آنجا برگزار شد. من هم در خدمتشان بودم و از کسانی بودم که در برگزاری این جلسات به ایشان کمک می‌کردم. جوانان یک روز در هفته می‌آمدند و هر سئوالی که در زمینه‌های دینی، عقیدتی، سیاسی و جهانی داشتند، مطرح می‌کردند و ایشان جواب می‌دادند. غالب اینجاست که ایشان در زمینه‌های مختلف جوابگوی مسائل بودند. یادمان نمی‌آید که مسئله‌ای در کانون مطرح شود و ایشان



مطالب آگاه هستید. در این مورد نکاتی را ذکر کنید.
من باید از کمی قبل از آن شروع کنم. خبر دادند که آقای احمدزاده از زندان آزاد شده و با قطار از تهران به مشهد می‌آیند. ما در خدمت مقام معظم رهبری بودیم. ایشان فرمودند به استقبال آقای احمدزاده برویم؟ گفتم هر طور شما می‌فرمایید، چون ما شنیده بودیم که آقای احمدزاده در مورد منافقین نظراتی داده است و لذا تصمیم‌گیری در این زمینه را موکول کردیم به نظر ایشان که اگر فرمودند برویم، این کار را انجام بدهیم. گفتند برویم، بد نیست. من در خدمت مقام معظم رهبری به استقبال آقای احمدزاده رفتم و جمعیتی هم آمده بود. وقتی آقای طاهر احمدزاده از قطار پیاده شد و به سالن آمد، یکمرتبه چند تا از عکس‌های چریک‌های فدائیان خلق و منافقین را جلوی ایشان بلند کردند. من سریع خودم را به مقام معظم رهبری رساندم و گفتم: «آقا این طور شد. چه کنیم؟ برخورد کنیم؟ عکس‌ها را پائین بیاوریم؟» ایشان فرمودند: «نه، اطرافشان را خالی کنید. به بچه‌ها بگوئید که اینها را تنها بگذارند.» من به افراد گفتم که اطراف آنها را خالی کنید که بلافاصله این کار انجام شد و آنها تنها ماندند و به ناچار، عکس‌ها را پائین آوردند. آقای احمدزاده هیچ عکس‌العملی در قبال این عکس‌ها نشان نداد.

آقای احمدزاده می‌گوید که عکس فرزندانش مجید و مسعود بوده و یک روحانی آمده و عکس‌ها را پاره کرده...

خیر، کسی عکس‌ها را پاره نکرد. من خودم در صحنه حضور داشتم و همین شیوه‌ای را که مقام معظم رهبری فرمودند به کار بردیم و آنها خودشان عکس‌ها را پائین آوردند. نکته دیگر وام کلانی بود که ایشان از یکی از مقامات استان گرفته بود که حدود ۱۰۰ میلیون تومان بود که در آن زمان مبلغ بسیار بالایی بود و نتوانست جواب بدهد که این مبلغ را در کجا هزینه کرده است و بعد در بررسی‌هایی که مسئولین انجام دادند، اعلام شد که همه این پول یا بخش عمده‌ای از آن در اختیار مجاهدین خلق قرار گرفته است. اگر ایشان با آنها ارتباط و همکاری نداشت، چطور چنین مبلغ کلانی را در اختیار مجاهدین خلق قرار داد؟ این هم نکته‌ای است که آقای طاهر احمدزاده برایش جوابی نداشت. اما در مورد سخنرانی آقای هاشمی نژاد، ایشان قبلاً هم اشاراتی داشتند، ولی در آنجا صلاح ندانستند که علناً صحبت کنند. آقای احمدزاده هم که برگشت، آقای هاشمی نژاد همچنان سخنرانی می‌کردند و خود بنده هم

شناختی که شهید هاشمی نژاد از گروه‌ها داشتند، باعث می‌شد که به عمق قضایای پی ببرند و به روشن‌نگری‌های تعیین‌کننده‌ای دست بزنند و این کار صدمات جدی به گروه‌های انحرافی می‌زد. منافقین نمی‌خواستند قضایای پشت پرده آنها رو شود و شهید هاشمی نژاد اهل این کار بودند و قضایا را رو می‌کردند.

در ابتدای پیروزی انقلاب انتظار می‌رفت کسانی که سال‌ها در عرصه‌های مبارزه تجربه اندوخته بودند، مسئولیت‌های اجرایی را به عهده بگیرند. علت خودداری ایشان از به عهده گرفتن این نوع مسئولیت‌ها چه بود؟
در آن زمان مسئولیت مهم استان مسئولیت کمیته انقلاب بود که برعهده آیت‌الله واعظ طوسی بود و با مدیریت قوی کمیته‌ها را اداره می‌کردند. شهید هاشمی نژاد به علت احترام خاصی که برای ایشان قائل بودند، حاضر شدند به عنوان معاون ایشان در کمیته کار کنند. در آن زمان مسئولیت دیگری که در حد شهید هاشمی نژاد باشد، در استان وجود نداشت، چون هنوز نه قانونی داشتیم به مسئولیت‌ها مشخص بود و فقط استاندار و رئیس کمیته داشتیم.

ایشان حتی در سال‌های بعد هم حاضر نمی‌شوند نماینده مجلس بشوند.
آن نکته دیگری دارد. ایشان علاقه بسیار زیادی به کارهای فرهنگی و علمی داشتند و در روشن‌نگری اجتماعی ید طولانی داشتند و تشخیصشان این بود که بهتر است در مشهد باشند و با جوان‌ها کار کنند و این شیوه قهراً مفیدتر خواهد بود تا اینکه به مجلس بروند. روزی که مسئله نمایندگی مجلس مطرح شد، ایشان نپذیرفتند و گفتند من درمشهد بهتر می‌توانم کار کنم و جالب اینجاست که یکی از شاگردانشان، آقای عجم که با مقام معظم رهبری در ارتباط و از شاگردان ایشان بود، کاندیدای حزب شد.

آقای احمدزاده می‌گوید که ارتباطی با سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق نداشته و شهید هاشمی نژاد در غیبت آقای احمدزاده، ایشان را به این مسائل متهم کردند. شما که در حزب به شهید هاشمی نژاد نزدیک بودید، قطعاً از مبانی استدلالی ایشان در میان این

برخورد کند. اولین کسی که در استان خراسان علیه آقای احمدزاده سخنرانی و خلاف‌های او را در سخنرانی‌هایش بیان کرد، شهید هاشمی نژاد بود. فکر می‌کنم در سال ۵۸ بود که شهید کامیاب و آقای احمدزاده به مکه رفتند. من در بسیاری از مدارس و دوره‌های درسی با شهید کامیاب هم‌درس بودم. ایشان وقتی که برگشت به من گفت در هویما کنار آقای احمدزاده نشسته بودم و ایشان گفت: «من که به مکه می‌آیم، ولی به محض اینکه از استان خراسان بیرون بروم، آقای هاشمی نژاد علیه من سخنرانی خواهد کرد.» و همین طور هم شد. شهید هاشمی نژاد سخنرانی‌هایش را علیه آقای احمدزاده شروع کرد و دیری نپایید که ایشان عوض شد.

شما در آن دوران چه فعالیت‌هایی داشتید؟
در ابتدای پیروزی انقلاب با تعدادی از دوستان در خدمت آقای طوسی و شهید هاشمی نژاد، کمیته استان را تشکیل دادیم. ابتدا این کمیته در مسجد کرامت در چهار راه شهدا تشکیل شد، تشکیل این کمیته یک روز هم جلوتر از پیروزی انقلاب، یعنی در روز ۲۱ بهمن تشکیل شد. یک مهر کوچک هم تهیه کرده و روی آن حک کرده بودیم: «کمیته اجرای فرامین امام» و این مهری بود که روی کاغذها می‌خورد و به عنوان کارت عضویت اعضا در اختیارشان قرار می‌گرفت. رئیس کمیته جناب آقای واعظ طوسی و معاون شهید هاشمی نژاد بودند. امور شهرستان‌ها دست شهید هاشمی نژاد بود. ما و چند تن از دوستان از جمله آقای فرزانه، آقای عاملی، آقای غزالی و عده‌ای دیگر در قسمت تبلیغات بودیم، یعنی رفتن به شهرستان‌ها و برنامه‌هایی که مربوط به کمیته‌های شهرستان‌ها بود، به عهده ما بود. بیشتر من از طرف شهید هاشمی نژاد به شهرستان‌ها می‌رفتم و نصب و عزل افراد و با تشکیل کمیته‌ها به عهده گروه ما بود.

بخش دیگری که ما با شهید هاشمی نژاد همکاری کردیم، تشکیل حزب بود. ما در کمیته که با ایشان همکاری داشتیم، ولی همکاری در حزب، اوج همکاری ما بود. شهید بهشتی در سال ۵۸ سفری به مشهد داشتند و به شهید هاشمی نژاد پیشنهاد کردند که حزب جمهوری اسلامی را در این استان تشکیل بدهید و ایشان را به عنوان مسئول حزب در استان معرفی کردند. شهید هاشمی نژاد پذیرفتند و بنده گفتند: «حاضری حزب را تشکیل بدهیم؟» گفتم: «هر جور که شما بفرمایید.» ساختمانی را در خیابان شهید هاشمی نژاد (عسرت‌آباد سابق) که محل شهادت ایشان هم بود، اجاره کردیم و دو نفری رفتیم و حزب را تشکیل دادیم. بقیه دوستان همه در کمیته بودند. چون سمت‌های مختلفی در حزب بود، ایشان چند مسئولیت را به بنده دادند: مسئولیت اعزام مبلغ به شهرستان‌ها و روستاها، تشکیل دفاتر حزب در شهرستان‌ها، تشکیل شوراهای کارخانه‌ها. در آن زمان منافقین فعالیت زیادی داشتند و مخصوصاً می‌خواستند مراکز اقتصادی و کارخانجات را در دست بگیرند. تصمیم بر این شد که در کارخانه‌ها از افراد متعهد شوراهایی را تشکیل بدهیم که امور کارخانه‌ها را به دست بگیرند. مسئولیت این کار هم به بنده واگذار شد. معاون بنده هم سید قاسم حسینی بود که به دست منافقین به شهادت رسید. ما دو نفر به کارخانه‌ها می‌رفتیم و طبق دستوراتی که دریافت کرده بودیم، شوراهای را تشکیل می‌دادیم. مدتی که در حزب در خدمت ایشان بودم، دوستان دیگر از جمله آقای فرزانه، آقای سیدهادی خامنه‌ای و شهید کامیاب و دیگران آمدند. بعد با پیشنهاد شهید هاشمی نژاد و آیت‌الله واعظ طوسی، مسئول عقیدتی - سیاسی شهربانی استان شدم و تا چند سالی آنجا بودم و بعد به مجلس شورای اسلامی رفتم.

در اغلب خاطرات و شواهد و مدارک مشخص است که شهید هاشمی نژاد کار اجرایی را نپذیرفتند. حضورشان در کمیته، کوتاه مدت بود یا ادامه داشت؟
هنگامی که ایشان داخل حزب آمد، همه تلاشش را برای حزب جمهوری اسلامی گذاشت. از تشکیل کمیته یعنی ۲۱ بهمن ۵۷ تا چند ماهی که از سال ۵۸ گذشته بود، ایشان به صورت فعال در کمیته حضور داشت و ما در خدمتشان بودیم و مسائل مختلف نظامی و انتظامی استان زیر نظر ایشان بود، چون ایشان معاون انتظامی کمیته بود.



سخنرانی معروف شهید هاشمی نژاد درباره آقای احمدزاده آیا با واکنش مثبت مردم روبرو شد یا با واکنشی منفی و آیا شما خودتان حضور داشتید؟

وقتی که آقای هاشمی نژاد علیه آقای طاهر احمدزاده صحبت کرد، چنان شوری در مردم ایجاد شد و چنان تکبیری فرستادند که خود ما هم باور نمی کردیم. حتی یک نفر را هم در آن جمع ندیدیم که علیه حرف های شهید هاشمی نژاد حرکتی بکند. تمام جمعیت حرکت کرد و در تانید حرف های شهید هاشمی نژاد شعار داد. همه منتظر چنین لحظه ای بودند.

نقش شهید هاشمی نژاد در ستاد زلزله چه بود؟

پس از اعلام زلزله و تخریب های ناشی از آن، شهید هاشمی نژاد در بلاغیابان ستادی را در ساختمان علویه تشکیل داد. ساختمان علویه از جمله ساختمان هایی بود که مرحوم عابدزاده راه اندازی کرده بود. در آنجا مقدار زیادی وسیله جمع آوری شد. شهید هاشمی نژاد به من فرمودند حاضری به دفتر ستاد در منطقه بروی؟ گفتم هر جور که شما بفرمائید. ایشان به بنده امر کردند و به عنوان مسئول ستاد به منطقه آسیب دیده رفتم. خود ایشان هم فعالیت بسیار خوبی داشتند و کمک های زیادی را جمع کردند. مخصوصاً با شناخت زیادی که مردم چه در منطقه و چه در سطح کشور داشتند، کمک های زیادی فرستاده شد. در پایان هم که ستاد را تشکیل دادیم و همه ارگان ها عضو این ستاد شدند. مسجد جامع را که محوطه بسیار بزرگی بود، به عنوان مرکز ستاد قرار دادیم و تمام این اموال را در ایوان مسجد جمع آوری و دسته بندی کردیم. سپس از نیازهای تمام روستاها لیست گرفتیم و مایحتاج آنها تا آخر سال را در اختیارشان قرار دادیم و به این شکل بود که وقتی در کل منطقه سنووال می کردیم به چه چیزهایی نیاز دارید، اعلام کردند که به هیچ چیز نیاز نداریم و این واقعه در اثر مدیریت و درایت شهید هاشمی نژاد بود.

آیا خود ایشان هم به منطقه زلزله دیده آمدند؟ برخورد مردم چگونه بود؟

بله، ایشان چندین بار آمدند و مردم استقبال گرمی از ایشان کردند.

کلاس های ۴۶ سال به آن اشاره کردید تا کی ادامه پیدا کرد و آیا دستگیری های ایشان لطمه ای به کلاس ها نمی زد؟

ایشان در آن کلاس درس کفایه را شروع کردند و به زندان هم می رفتند، ولی دوران زندان ایشان طولانی نبود و به محض اینکه برمی گشتند درس را شروع می کردند. اوایل سال ۵۷ بود و انقلاب داشت اوج می گرفت. ما همراه با دوستانی که درس مکاسب را خدمت مقام معظم رهبری خوانده بودیم، به درس خارج آیت الله علی فلسفی می رفتیم. ایشان سال ها در مشهد درس خارج می داد و از بهترین اساتید درس خارج بود. محل درس ایشان هم مسجد ملاحیدر در خیابان خسروی بود.

در سال ۵۷ بود که خبر دادند که آیت الله واعظ طیبی، شهید هاشمی نژاد، آقای مهمانی و آقای موسوی خراسانی را دستگیر کرده اند و به زندان برده اند. آیت الله فلسفی این را اعلام کردند و اینکه ما باید واکنش نشان بدهیم. طلبه ها جمع شدند که چه باید بکنیم. گفتند برویم منزل آیت الله آسید عبدالله شیرازی که از مراجع بود. با تعداد زیادی از طلبه ها به منزل ایشان رفتیم و اعلام کردیم که تا این چهار نفر را آزاد نکنند، ما از این منزل بیرون نمی رویم. در آنجا آب را قطع کردند. حوض بزرگی وسط حیاط بود. من به همه گفتم به این آب دست نزنید، چون می خواهیم به عنوان آب شرب از آن استفاده کنیم. چند تا ظرف اطراف حوض گذاشتیم و گفتیم برای مصارف دیگر، با این ظرف ها از حوض آب بردارند که آب سالم بماند و بتوانیم برای شرب استفاده کنیم. ما تا بعد از ظهر در منزل ایشان ماندیم. عده ای از کسانی که داخل بیست بودند اعتراض کردند که چرا اینجا جمع شدید؟ گفتیم در منزل مرجعمان جمع شده ایم. گفتند شاید بعضی از آقایان راضی نباشند. گفتیم اینجا منزل مرجع دینی است و پولش هم از طریق وجوه تهرات شده، بنابراین ما حق داریم که در اینجا باشیم و درخواست ما هم یک درخواست منطقی است و آن قدر اینجا می مانیم تا این چهار



آقای احمدزاده می گوید که در آن زمان هنوز ممنوعیتی برای فعالیت های این گروه ها وجود نداشت.

اشکال کار همین است. آقای احمدزاده حتی پس از مدت ها که بسیاری از مسائل رو شدند، حاضر نشد بپذیرد که مجاهدین در خط انقلاب و خط امام نیستند. به عنوان نمونه عرض کنم. در سال ۵۷ وقتی که هنوز امام به ایران نیامده بودند، ما اینجا در مشهد در بیمارستان امام رضاع) به دستور مقام معظم رهبری تحصنی شبیه به تحصن دانشگاه تهران داشتیم که آیت الله واعظ طیبی، آیت الله شیرازی که بعدا امام جمعه مشهد شدند و جمعی از علما و حوزویان و مردم حضور داشتند. در آنجا در زیرزمین بیمارستان امام رضاع) از جنایات های شاه نمایشگاهی را تشکیل دادیم. خود من مسئول نمایشگاه بودم. یکمرتبه دیدیم که چند تا جوان آمدند و ارم مجاهدین خلق را به دیوار زدند. من ارم

در چند جا علیه آقای احمدزاده سخنرانی داشتم و عدم همکاری ایشان با مسئولین را اعلام می کردم.

وقتی که آقای هاشمی رفسنجانی وزیر کشور شدند و آقای دکتر غفوری بعد از آقای طاهر احمدزاده استاندار خراسان شدند، من مسئول ستاد امداد رسانی زلزله جنوب خراسان بودم که این هم به دستور شهید هاشمی نژاد بود. در سال ۵۸ در جنوب خراسان زلزله ای آمد که مخصوصا قسمت عمده ای از قائن را خراب کرد. من نهادهای مختلف را جمع کردم و به ستاد کمک رسانی جنوب خراسان اعزام شدند. من در جمع مردم مشغول سخنرانی بودم و جمعیت زیادی هم بود و فکر می کنم روز عاشورا هم بود. به ما خبر دادند که استاندار جدید خراسان، آقای دکتر غفوری فرد دارند برای سرکشی به زلزله قائن می آیند. این نوشته را به من دادند. من دیدم که چند نفر دارند می آیند، متهمی آقای غفوری فرد را نمی شناختم و تا آن زمان ندیده بودم. گفتم: «به من خبر داده اند که آقای دکتر غفوری فرد از طرف آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان استاندار جدید خراسان منصوب شده اند. ما چون به آقای هاشمی رفسنجانی اعتماد داریم، ایشان قهراً آدم خوبی را انتخاب می کنند، اما در عین حال آقای غفوری فردا من از همین جا به شما اعلام می کنم که راه آقای طاهر احمدزاده را نروید. به هوش باشید و همراه با مسئولین نظام باشید.» می خواهم این را عرض کنم که خود ما هم این کار را می کردیم و این تذکرات و هشدارها منحصر به شهید هاشمی نژاد نبود.

حمایت های آقای احمدزاده از منافقین فقط به صورت وام بود یا ایشان حمایت های دیگری هم داشت؟

حمایت های دیگری هم بود. مثلاً در دانشگاه فردوسی که آن موقع مرکز فعالیت های دانشگاهیان بود. در آن زمان ما فقط یک دانشگاه داشتیم و در دوره دوم مجلس بود که تصویب کردیم دانشگاه های پزشکی از زیرمجموعه دانشگاه بیرون بیایند و توسط وزارت بهداشت اداره شوند. قبل از دوره دوم مجلس، کل دانشکده ها زیر نظر وزارت علوم بود، حتی دانشکده پزشکی. مرکز فعالیت های دانشجویی در آن زمان در دانشگاه فردوسی بود. در آن زمان استاندار قدرت بالایی داشت و در راس امور بود. در دانشگاه فردوسی همه گروه های منحرف از جمله فدائیان و منافقین یک اتاق برای فعالیت داشتند، ولی پیچه های حزب الهی نداشتند. هنگامی که در مقابل آقای دکتر غفوری فرد با این گروه ها برخورد شد که دفاترشان تعطیل شوند، در این دفاتر اسلحه هایی کشف شد و همین طور چوب های زیادی که آماده نگه داشته بود. هنگامی که مرکزشان در خیابان بهشت تصرف شد، مسائل زیادی کشف شدند.

ایشان از وجوه های خیلی کم استفاده می کردند. ایشان با اینکه منبرهای پرشوری هم داشتند، تقبیدی در مورد دریافت پول منبر هم نداشتند و هیچ وقت در این باره چیزی از ایشان نشنیدم و امور زندگی شان عمدتاً از حق التالیف می گذشت.

را کنید. عده ای دور من جمع شدند که چرا ارم را می کنید؟ گفتم این ارم و مجاهدین خلق در خط انقلاب و خط امام نیستند. امام هنوز در پاریس بودند و ما به نشانه اعتراض به نیامدن امام، تحصن را انجام داده بودیم و این مسئله برای ما امر محزنی بود.

حرف آقای احمدزاده چیز دیگری است. ایشان می گوید این گروه ها خوب یا بد، مجوز قانونی برای فعالیت داشتند. به عبارت دیگر منع قانونی برای فعالیت آنها وجود نداشت. ایشان می پرسد چرا از من استاندار توقع داشتند که مانع فعالیت آنها بشوم، در حالی که در کل کشور مانع نشده بودند؟

ما نمی گوئیم مانع می شدیم، چرا کمکشان کردند؟ وقتی که ما می گفتیم اینها در خط امام حرکت نمی کنند، انتظار نداشتیم آقای احمدزاده مانع فعالیت آنها بشود، ولی چرا کمکشان می کرد؟



که شهید هاشمی نژاد داشتند، خیلی‌ها ایراد می‌گرفتند، ولی بعدها معلوم شد چقدر این موضع‌گیری‌ها درست و به جا بوده، ایشان موضع‌گیری‌های آقای ابطحی را در قبال انجمن حجّتیّه برتابیدند.

آیا آقای ابطحی با انجمن حجّتیّه همراه بود یا دیدگاه‌هایی مشابه با آنها داشت؟

بسه نظر ما با انجمن حجّتیّه همراه بود و با آنجا ارتباط هم داشت و به همین دلیل هم بود که مدتی شهید هاشمی نژاد با وی برخورد داشتند و چون آقای ابطحی حاضر نشد از مواضع خودش عقب‌نشینی کند، شهید هاشمی نژاد ترجیح دادند که کانون را و به آقای ابطحی واگذار کنند و دیگر رونقی هم نداشت و کسی نمی‌آمد، چون کسی نبود که پاسخ جوان‌ها را بدهد و نهایتاً به تعطیل کانون انجامید.

برای این برخورد شهید هاشمی نژاد با انجمن حجّتیّه، برخی مثال نقضی را قائل هستند و می‌گویند برخی از اعضای اولیه حزب جمهوری، حجّتی‌های بودند و مثال روشن آن را شهید دیالمه می‌دانند. شما این تلقی را قبول دارید؟

خیر، چون ما با شهید دیالمه در مشهد ارتباط داشتیم. ایشان از دانشجویان پرتحرک و فعال بود و در راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کرد و خودش شعار می‌داد و این با خط‌مشی انجمن متناسب نداشت، چون انجمن اصولاً شرکت در راه‌پیمایی را قبول نداشت و ایشان کسی بود که اهل تظاهرات بود و عده‌ای را راه‌پیمایی می‌کرد. او قبل از انقلاب حزب سیاسی «احیای تفکرات شیعی» را تشکیل داد که اوج فعالیت آن در سال‌های ۵۸ و ۵۹ بود.

آیا این حزب موازی با حزب جمهوری فعالیت می‌کرد؟ خیر، بیشتر در دانشگاه‌ها فعالیت داشت. شهید دیالمه از ارکان حزب نبود، ولی با حزب ارتباط داشت و این حزب را هم خودش تشکیل داده بود و مسئولش هم خودش بود و عده‌ای از جوان‌ها را هم جمع کرده بود و فعالیت‌های خوبی هم داشتند و بسیار پرشور و پرهیجان در راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کردند.

می‌دانیم که امام از شهید هاشمی نژاد به عنوان «جوانمرد فاضل» یاد کردند. در این باره توضیح دهید.

در اینجا لازم می‌دانم به نکته‌ای درباره «جوانمرد فاضل» اشاره کنم. برای هر دو واژه می‌توان تفسیر فراوان آورد. در واژه فاضل که اشاره کردم که شهید هاشمی نژاد در ۲۵ سالگی دارای اجتهاد بودند و در بحث‌های دانشگاهی هم با هر فردی که روبرو می‌شدند، حرف برای گفتن داشتند. نمونه‌ای از عرض می‌کنم. از دانشگاه‌های مختلف چند کشور اروپایی نمایندگانی به تهران آمده بودند که بحث‌هایی را داشته باشند. فکر می‌کنم سال ۵۹ بود. بنا شد که از مشهد هم یک نفر معرفی شود. جالب اینجاست که هم حوزوی‌ها و هم دانشگاهی‌ها شهید هاشمی نژاد را انتخاب کردند. تقریباً یک همایش دانشمندان دانشگاه‌های مختلف بود. ایشان وقتی که برگشتند خاطراتی را از آن همایش نقل کردند که یک نکته را عرض می‌کنم. ایشان گفتند من با نماینده یکی از دانشگاه‌های فرانسه آشنا شدم و بحث‌های خوبی را با هم داشتیم. به گونه‌ای مانوس شدیم که من پیشنهاد کردم شب را به منزل یکی از دوستان من برویم که شام دعوت داشتیم. ایشان هم علاقه خاصی به من پیدا کرده بود و رفیقیم خانه آن دوست. در آنجا هم بحث‌ها ادامه پیدا کرد و در آن میان اتفاقی افتاد که نقل آن برای نشان دادن وضعیت اجتماعی غرب بد نیست. ایشان می‌گفتند صاحبخانه که آمد و نشست، پسر چهارساله‌اش آمد و روی زانوی پدرش نشست. پدر دستی به سر او کشید و او را بوسید و در کنارش نشاند. یکمرتبه دیدیم که اشک از چشمان آن مهمان فرانسوی سرازیر شد. آقای هاشمی نژاد تصور کرده بودند که او پسر بچه‌ای به آن سن دارد و حتماً چند روزی را که در ایران است، دلش برای او تنگ شده و به این خاطر اشک ریخته است. ایشان می‌گفتند پرسیدم: «استاد! شما پسر بچه‌ای به این سن دارید؟» گفت: «نه». گفتم: «نوه‌ای به این سن دارید؟» گفت: «نه». گفتم: «پس چرا اشک ریختید؟» گفت: «علتش چیز دیگری است». پرسیدم: «می‌توانم علت را سسئوال کنم؟» گفت: «بله، اتفاقاً ما ایلم که بگویم و شما هم در محافل عمومی تان تکرار کنید. این پسر

وقتی که آقای هاشمی نژاد علیه آقای طاہر احمدزاده صحبت کرد، چنان شوری در مردم ایجاد شد و چنان تکبیری فرستادند که خود ما هم پاور نمی‌کردیم. حتی یک نفر را هم در آن جمع ندیدیم که علیه حرف‌های شهید هاشمی نژاد حرکتی بکنند. تمام جمعیت حرکت کرد و در تائید حرف‌های شهید هاشمی نژاد شعار داد. همه منتظر چنین لحظهای بودند.

سلول بودند، شکنجه هم می‌شدند. آقای مهمانی نتوانست شکنجه‌ها را تحمل کند، قول همکاری هم به ساواک داده بود، اما گزارشاتی که داده بود، گزارشات آیکی و پیش‌پا افتاده بود و نمی‌شد برای آنها ارزشی قائل شد. اگر اطلاعاتی را که می‌دانست به ساواک داده بود، کار همه خیلی مشکل می‌شد. طبیعی است که قول دادن آقای مهمانی زبینه نبود، ولی این دلیل بر آن نبود که ایشان را ساواکی بدانیم، کما اینکه همکاری‌هایش باز هم ادامه پیدا کرد و در قم که بود، وجوہات را به دفتر امام می‌رساند و ارتباط مالی داشت.

آیا ارتباط آقای مهمانی با این سه بزرگوار قطع شد؟
خیر، قطع نشد و این سه بزرگوار اصراری بر خلع لباس آقای مهمانی نداشتند. اگر ارتباط با ساواک خیلی جدی و حاد بود، قطعاً خلع لباس و ارتباط هم به طور کامل قطع می‌شد، ولی این گونه نبود.

در روزهای پیروزی انقلاب، می‌بینیم که شهید هاشمی نژاد با دو جریان برخورد شدید داشتند. یکی برخورد با منافقین است که شما اشاراتی داشتید و دیگر برخورد با انجمن حجّتیّه. علت مخالفت شدید ایشان با این انجمن چه بود؟

در خیابان آزادی (شاهرضا نو)، نزدیک زرینه، آقای هاشمی نژاد ساختمانی را اجاره و «کانون بحث و انتقاد دینی» را در آنجا راه‌اندازی کردند. آقای سید حسن ابطحی که می‌دانید برادر خانم ایشان هستند، با این کانون در کنار همکاری داشت و همراه بود. اینجا هم اجاره بود و هم جای کوچکی بود و بنا شد که کانون را به مسجد صاحب‌الزمان (عج) که مسجد مشهوری است در میدان صاحب‌الزمان (عج) و اول خیابان سناباد منتقل کنند. آقای هاشمی نژاد این کانون را تا مدتی در طبقه بالای مسجد که جای وسیعی بود، برگزار کردند. در راستای روشننگری‌هایی

نفر آزاد شوند. بعد از ظهر خبر دادند که شهید هاشمی نژاد آزاد شده‌اند. طلبه‌ها شادی کردند. شاید یک ساعتی نگذشته بود که گفتند آقای طیبسی را هم آزاد کرده‌اند و باز طلبه‌ها شادی کردند. من گفتم آقایان! بیهوده شادی نکنید. از کجا معلوم که آنها آزاد شده باشند. گفتند تلفنی گفته‌اند. گفتم به تلفن نمی‌شود اعتماد کرد، باید خودمان ببینیم. یک نفر از ما پرود و ببیند که آیا آنها آزاد شده‌اند یا نه. پیشنهاد کردند که من به عنوان نماینده طلاب این کار را انجام بدهم. بیرون منزل تانک‌ها و سربازها مستقر بودند. من پیشنهاد کردم برای اینکه بگذرانند به آنجا برگردم، یکی از فرزندان آقای شیرازی بسا من بیاید. به منزل آیت‌الله طیبسی رفیقیم و دیدم که خبر صحت دارد و برگشتم و اعلام کردم که آنها آزاد شده‌اند و تا حرم شکسته شد.

در صحبت‌هایتان اشاره کردید به آقای مهمانی. یکی از برخورد‌های مقام معظم رهبری و شهید هاشمی نژاد با ایشان بود. ماجرا از چه قرار بود؟

در سال ۵۸ یک روز من وارد کمیته شدم و انگار که مصیبت بزرگی پیش آمده باشد، همه ناراحت بودند. پرسیدم موضوع از چه قرار است؟ گفتند مدرک ساواکی بودن آقای مهمانی از اسناد ساواک درآمده. این خیلی برای ما مهم بود. من واقعا یکه خوردم. مطلب خیلی برابم سنگین بود، چون خود من تعداد زیادی رساله امام را از شخصی ایشان گرفته بودم و ارتباط بسیار صمیمی و نزدیکی با ایشان داشتم. من مدیر مدرسه‌ای بودم که پسر ایشان شاگرد من بود و ساواکی‌ها پسر ایشان را دزدیدند. بعد که آزادش کردند، چگونگی منزل من در کوی راه‌آهن، نزدیک منزل ایشان بود، بعد از ظهر که مدرسه تعطیل می‌شد، این بچه را می‌برد و به منزلشان تحویل می‌داد که برای بچه مشکلی پیش نیاید. ارتباط زیادی داشتیم. مقام معظم رهبری و شهید هاشمی نژاد و آیت‌الله واعظ طیبسی با ایشان جلسات متعددی داشتند و آقای طیبسی فرمودند اگر آن مسائلی را که در آن جلسات مطرح می‌شد، آقای مهمانی گزارش می‌داد، معلوم نبود چه اتفاقاتی می‌افتاد.

مدرک ساواک چه بود؟

ایشان زیر شکنجه قرار گرفته بود و فشارهای متعددی را به ایشان وارد آورده بودند و ایشان هم قول همکاری داده و ساواک برایش کدی را تعیین کرده بود. اطلاعیه‌ای که بعدها آقایان تنظیم کردند، اطلاعیه جالبی بود و جمله‌ای که علیه آقای مهمانی نوشته شده بود که بر اثر ضعف ایمان این پیشامد کرده. شکنجه برای مقام معظم رهبری و آقای واعظ طیبسی و شهید هاشمی نژاد بود. تازه ما که در رده‌های بعدی بودیم و زندان‌هایمان با آنها قابل مقایسه نبود، تحمل زندان بر ایمان سخت بود. آنها علاوه بر اینکه در





مکان یابی کرده بود که شهید هاشمی چه ساعتی نژاد می آید، چه ساعتی می روند، بنابراین ما ایشان را شاگرد آقای شهید هاشمی نژاد نمی دانستیم. در مورد سقم هم این فرد در شرایطی به شهید هاشمی نژاد حمله کرد که اساسا محافظ کم بود و چندان کاری از دستشان ساخته نبود. هر چند این فرد جلوی در بازرسی شده بود، ولی بعدا معلوم شد که نارنجک را با پنبه در قسمتی از بدنش تعبیه کرده بود که چندان معلوم نبود و بعد که داخل آمده بود، می دانست که چه ساعتی کلاس آقای هاشمی نژاد تمام می شود و ایشان از پله ها پائین می آید. پیشاپیش ضامن نارنجک را کشید و پای پله ها منتظر ایستاد و وقتی شهید هاشمی نژاد آمدند، پیش رفت و اهرم را کشید. همه تصور کرده بودند او سنوالی دارد و می خواهد مطرح کند. صحنه ای به گونه ای بود که خیلی از دست محافظین کاری ساخته نبود.

به نظر شما چگونه توانسته بودند فرد مهاجم را که مدت ها شهید هاشمی نژاد را دیده و با خصلت های ایشان آشنا شده بود مجاب کنند که چنین عملیات انتحاری را انجام بدهد و خودش هم از بین برود؟

منافقین تری داشتند و دارند که: «هدف، وسیله را توجیه می کند.» اینها می خواستند به حکومت برسند، همان طور که می بینید الان رده های مختلفی را که انتخاب کرده اند، دقیقا رده های حکومتی است. مسعود رجوی الان رهبر انقلاب است و مریم رجوی، رئیس جمهور است. اصلا نظام را قبول نداشتند و این شهدای بزرگوار را مانع می دانستند که از نظر آنها باید از سر راه برداشته می شدند. اینها طوری شستشوی مغزی شده بودند که فکر می کردند باید حتما مانع را از سر راه بردارند. در مورد آیت الله واعظ طبسی هم همین طور بود. فردی که قصد ترور ایشان را داشت، کارمند صدا و سیما بود و از چندین کانال مختلف تائید شده بود. به او هم گفته بودند که مانع تشکیل حکومت توسط منافقین، این چند نفر هستند و باید از سر راه برداشته شوند و روز جمعه آمد و اقدام کرد که ایشان را از بین ببرد. من خودم کنار آقای طبسی بودم که او سیم برقی را لخت کرد که به گردن آقای طبسی بچسباند، منتهی به لطف خداوند، قبل از اینکه بتواند سیم ها را به گردن ایشان بچسباند، دو سر سیم به هم وصل شد کنتور پرید و برق قطع شد. اینها مانع را تقسیم کرده بودند و قرار بود مانع ریز و درشت را به ترتیب از سر راه بردارند.

شهید هاشمی نژاد از نظر مالی زندگی محدودی داشتند و بسیاری معتقدند که ایشان زندگی شان را از طریق نشر کتاب هایشان اداره می کردند. آیا این برداشت، صحیح است؟

بله، ایشان تالیفات زیادی داشتند که مخاطبان زیادی هم داشت. یادم هست وقتی کتاب «مناظره دکتر و پیر» ایشان به بازار آمد، در مدت کوتاهی کمیاب شد و یا اصول پنجگانه ایشان که در مورد اصول دین است، چندین بار تجدید چاپ شد. کتاب های ایشان در بین طلاب و دانشجویان طرفدار زیادی داشت. ایشان از وجوهات خیلی کم استفاده می کردند. ایشان با اینکه منبرهای پرشوری هم داشتند، تقیدی در مورد دریافت پول منبر هم نداشتند و هیچ وقت در این باره چیزی از ایشان نشنیدم و امور زندگی شان عمدتا از حق التالیف می گذشت.

۱. آیه ۱۱۸ سوره آل عمران: ای کسانی که ایمان آورده اید زنجار غیر از همکیشان خود دوست صمیمی نگیرید، زیرا کفشار در باره شما از هیچ عتاد و ضرری کوتاه نمی کنند و دوست می دارند رنج شما را و به تحقیق، کینه شان از سخنانشان مشهود است، اما کینه ای که در دل دارند، بزرگتر و مهم تر از آن است که بر زبان می رانند و البته بیان کردیم برای شما نشانه ای را تا دوست را از دشمن باز شناسید اگر اندیشه کنید. ■



که همه این کارها تحت مدیریت شهید هاشمی نژاد انجام می شد. بسیاری از توطئه ها، افشاگری ها، روشن شدن دست افراد و روشن شدن ذهن مردم توسط این مبلغین صورت می گرفت. ثانیاً شناختی که شهید هاشمی نژاد از گروه ها داشتند، باعث می شد که به عمق قضایای بی ببرد و به روشنگری های تعیین کننده ای دست بزنند و این کار صدمات جدی به گروه های انحرافی می زد. منافقین نمی خواستند قضایای پشت پرده آنها رو شود و شهید هاشمی نژاد اهل این کار بودند و قضایا را رو می کردند. شهید هاشمی نژاد در بعد فرهنگی بسیار فعال و موثر بودند. نکته دوم شخصیت با نفوذ ایشان بود

من معتقدم کاری که شهید هاشمی نژاد می کرد، صدمه اش برای منافقین، بیشتر از کاری بود که یک مسئول اجرائی می کرد، چون کار فرهنگی و روشنگری در استان خراسان به عهده شهید هاشمی نژاد بود. ما در تمام روستاهای پرجمعیت استان و کارخانه ها اعزام مبلغ داشتیم که همه این کارها تحت مدیریت شهید هاشمی نژاد انجام می شد. بسیاری از توطئه ها، افشاگری ها، روشن شدن دست افراد و روشن شدن ذهن مردم توسط این مبلغین صورت می گرفت.

که افرادی که اعزام می شدند، روشنگری هایشان را از ایشان می گرفتند و می رفتند.

شهید هاشمی نژاد جلسات عمومی زیادی داشتند و ضارب در جلسات عمومی شرکت می کرد و چه بسا از همان اول، حساب شده و برنامه ریزی شده وارد شده بود، چون گاهی در جلسات عمومی حزب هم شرکت می کرد و قطعا

آمده و در دامان پدر نشسته و این پدر مطمئن است که این بیچه متعلق به اوست، ولی ما دانشمندان اروپائی مطمئن نیستیم بچه ای که در خانه داریم، متعلق به ماست و به خاطر این اشک ریختم. در مورد جوانمردی و ایثار ایشان، خاطرات فراوانی داریم. به عنوان نمونه یکی را عرض می کنم. همان طور که عرض کردم من برای تشکیل کمیته ها به شهرستان ها می رفتم. تربت جام و تایباد و فریمان در مرز افغانستان است و از آنجا هم اسلحه و هم مواد مخدر وارد می شد. ما هم که نیروی مسلح منسجمی نداشتیم، در روز ۲۳ بهمن ۵۷ در تربت جام شلوغ شده بود و تیپ ارتش تربت جام با عده ای از ضد انقلاب ریخته و تعداد زیادی از مغازه های شیعیان را آتش زده و یک نفر هم شهید شده بود. آقای هاشمی نژاد گفتند: «حاضری بروی نیروهای مسلح تربت جام را خلع سلاح کنی و کمیته انقلاب را در آنجا تشکیل بدهی؟» گفتند: «هرطور شما می فرمائید.» ایشان ریاست کمیته هر سه شهر مرزی را به عهده من گذاشتند و گفتند با مشهد هم ارتباط داشته باش، چون با شما کار داریم. من رفتم و هم پسادگان تربت جام را خلع سلاح و هم شهربانی و ژاندارمری را و نیروهای کمیته را در ساختمان شهربانی مستقر کردیم و در فریمان و تایباد هم کمیته را تشکیل دادیم. شهید هاشمی نژاد بسیار خاکی و مردمی بود. من بارها به آقای هاشمی نژاد اعلام کردم که آقا! حفاظت شما درست نیست و اجازه بدهید نیروی بیشتری برای حفاظت شما بگذاریم و ایشان قبول نمی کردند تا زمانی که شهید کامیاب شهید شد. ایشان یک محافظ داشت، به عنوان نماینده رای آورده و همان روز عازم تهران بود. آقای غفوری آن روز در ساعت ۱۲ پرواز داشت و شهید کامیاب از حزب به خانه رفت که ناهار بخورد و با پرواز ساعت ۲ به تهران برود که در بلوار راه آهن ترور شد. من

در تشییع جنازه شهید کامیاب به آیت الله طبسی و شهید هاشمی نژاد گفتم حفاظت شما باید بهتر از این باشد. با یک محافظ نمی شود کاری انجام داد. شما باید حداقل سه محافظ داشته باشید و اجازه بدهید که ما برای شما یک اسکورت موتوری بگذاریم. آن قدر اصرار کردیم تا شهید هاشمی نژاد پذیرفتند، لذا موتور ۱۰۰۰ برای ایشان گذاشتیم. می دانید که استفاده از موتور ۵۰۰ و ۱۰۰۰ برای عامه مردم ممنوع بود. آقای هاشمی نژاد زنگ زدند به من که: «این چیست که فرستادید؟» گفتم: «فرد را می گوئید یا موتور را؟» گفتند: «موتور به این بزرگی یعنی چه؟» گفتم: «حاج آقا! این موتور قدرت بالایی دارد و سریع می تواند فرد مهاجم را تعقیب کند. هیچ کس نمی تواند از دست این فرار کند.» آقای هاشمی نژاد گفتند: «خیر! این خیلی بزرگ است.» خلاصه بحث کردیم که با موتور ۵۰۰ یا ۲۵۰ موافقت کنند و نکردند و گفتند همان ۱۲۵ خوب است. با اصرار خودشان، برای محافظ ایشان موتور ۱۲۵ فرستادیم که بعد از شهادت شهید هاشمی نژاد گفت موتور را چه کنیم؟ گفتیم مال خودت و به اسم خودش زدیم. مقصود اینکه حاضر نبودند بین ایشان و مردم فاصله ای باشد.

شهید هاشمی نژاد به حسب ظاهر جایگاهشان با سایر شهدائی که مسئولیت های اجرائی مهمی داشتند و با ترور آنها امکان اختلال در مورد مملکت بود، فرق داشتند. چه شد که دشمن به این نتیجه رسید که باید ایشان را ترور کند؟ چگونه نفوذ منافقین در آن جمع هم جای سؤال دارد. چگونه کسی که شاگرد ایشان بود و همگان معتقدند که اصلا از جانب او احتمال چنین کاری نمی رفت، توانست تا این سطح پیش بیاید و سوم اینکه چرا حفاظت ایشان توانست با وضعیت مقابله کند؟

در مورد سؤال اول من معتقدم کاری که شهید هاشمی نژاد می کرد، صدمه اش برای منافقین، بیشتر از کاری بود که یک مسئول اجرائی می کرد، چون کار فرهنگی و روشنگری در استان خراسان به عهده شهید هاشمی نژاد بود. ما در تمام روستاهای پرجمعیت استان و کارخانه ها اعزام مبلغ داشتیم